مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

کریم پوپل مورخ ۴فبروری سال ۲۰۲۳

پهلوان فضل احمد یا فضلو پوده

مقدمه

قبل از اینکه به داستان و قصه های فلکوریک پهلوان فضل احمد بپردازیم کوتاه از قصه های کابل می پردازم. ۲۰۰ سال قبل در شهر کابل جزسپورت پهلوانی دیگر سپورت نداشت. با وجودیکه انگلیس ها توپ دنده و دنده کلک را نیز مروج کرده بودند ولی علاقمندان کمتر داشت. در هر کوچه شهر کابل میدانی وجود داشت که جوانان در انجا مسابقات کشتی گیری را اجرا می کردند. در عیدها مردم در عاشقان عارفان جشن می گرفتند که بعدا سیاه سنگ جای عید نوروز و محل گدی پران بازی گردید.پس از امیرحبیب اله خان در کابل چند مکتب باز شده بود که صحن مکتب بهترین جای برای مسابقات سپورتی ، توپ دنده ، دنده کلک وغیره بازیها بود. بعداً در زمان امان اله خان ستدیوم کابل ساخته شد .در زمان ظاهرخان چمن حضوری بنا شد

پهلوانی یکی از رشته های ورزش باستانی کشور است که پهلوانان سابقهٔ کشور خاطرهٔ عیاران و کاکه ها را زنده می نمودند .تعدادی از جوانان وکاکه های کابل به این رشته علاقه زیادی داشتند و درهرمنطقهٔ کابل کلپ های ورزشی وجود داشت که در رأس آن استادان با تجربه که در سابق به نام (خلیفه) پهلوانی یاد می شدند قرار داشت . در گذر ما سردارجهانخان پهلوان بنام نظام یا نظام دول کلپ پهلوانی داشت. که زمین کلپ از خاک سرمه پر بود و هرشاگردی دو گرز داشت. بلاخره شاگردان که آماده مسابقات میشدند از استاد خود دعا می خواستند. شاگردان برای اینکه در اجتماع منزلت داشته باشند گوشهای خودرا می شکستاندن . مردم با دیدن گوش آنها میدانستند که اوپهلوان است. بخصوص بعد از اینکه پهلوان ابراهیم هزاره شهرت کشید به صدا ها حوان هزاره گوش خودرا می شکستاندن.

کارنامه پهلوان فضلو

گویند دربین سالهای ۱۳۱۰ -۱۳۹۰ درریکا خانه میان کاکه و پهلوانان کابل نیمچه پهلواني قد بلندك مي كرد و گاه و بیگاه جامه اي كاكگي به بر مي نمود و ادعاي پهلواني مي كرد اما در كارنامه پهلواني اش جز باختن و چت شدن و قرار دادن حريف بر روي سينه اش، دستاورد ديگري نداشت. وقتي روي تخت سماوار و دكان سلماني مي نشست زبان به لاف و گزاف مي كشود و بردها و افتخارات پهلوان هاي ديگر را به نام خويش مصادره مي كرد. اما هیچگاه به شکست خود اعتراف نمی کرد و همیشه ادعای پیروزی داشت. مردم که ساده لویش بدیدن به او القاب رستم افغانستان ، رستم جهان ، حاجی رستم، قهرمان ، پره کو ،خلیفه فضلو ، استاد و کاکه فضلو دل اورا خوش بساختن.

او در روزهاي اول پهلواني به فضلوی پهلوان مشهور بود اما رفته رفته با دروغسازي هاي كه مردم درپهلواني از او ديدند و شنيدند، لقب « پوده » به او دادند. از آن ببعد بچه ها و جوانان کسی را که زور نداشت لاف وپتاقی بیشماری میگفت ، می گفتند بچیم سایه فضلو پوده سر افتاده .

نامبرده در حدود یکصد و چند مسابقه کشتی را با ضربه‌ی فنی پشت در پشت باخت. گویند حینکه می باخت دوباره دستهای خودرا بالای رانهای خود زده صدا می گرد مه ده فکر نبودم یگانی ضربه فنی می کدمت . گویند در یک مسابقه، حریف پهلوان فضلو، پهلوانی بود بنام رحیم ماس . فضلو، رحیم ماس را در این مسابقه خواباند و برنده شد خوشیهای دنیا نصیب فضلو شد. نام او رستم شد. پس از این بُرد، پهلوان فضلو از ریکاخانه‌ی کابل یکنفریا چند نفررا سوار به گادی کرده تقریباً همه روزه تا شوربازار کابل می‌رفت و به‌دُکان رحیم ماس سر می‌زد به نفرها نشان می داد که مه اینی ره خواندیم . و پهلوان رحیم را تسلیت‌های کتره‌آمیزو استادانه می‌داد تا اینکه آوازه شد که رحیم ماس یکباره زاره ترق شد. درحالی که دل پهلوان رحیم به حال فضلو سوخته بود که برد

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

نداشت . خودش میدان را به اواگذار کرده بوده که دلش خوش شود اما برای رحیم درد سر جور شده بود. تا اینکه رحیم ماس دکان را ترک کرد.چندی بعد فوت کرد.

قصه های دوستان نزدیک کاکا فضلو

عتیق اله امیری گوید: در زمان جشن استقلال که همه پهلوانها با نمایشات رسم گذشت اجرا می کردند ریس المپیک جنرال غلامعلی خان پنجشیری بود وقتی پهلوانها از جایگاه عبور میکردند و بدرقه میشدند باهرکدامشان فضلو دست میداد و میگفت خوب استید جوانها در قطار رحیم ماس هم بود وقتی فضلو به رحیم ماس نزدیک شد با صدای بلند و کتره گویا گفت (تو چطور استی) مردم شروع کردند به خنده برش گفت که بسیار پوک استی بچیش امید که گپ مرا گرفته باشی آغابچه؟

محمد اسلم اکرمی چنین بیان می کند: قراریکه مه ازیک ریش سفید شنیده بودم میگفت فضلوپهلوان خوبی بوددرانزمان درمسابقات رسمی که درکلوپ عسکری برگذار میشد برای برنده۳۵۰ افغانی وبرای خویدگی۱۵۰ افغانی میداد موصوف نسبت ضعف اقتصادازقبل باحریف جورآمد میکرد
وهردوپول رامیگرفت ومسابقه راقصدا میباخت

در صفه کابل شهر رویاهای ویران نوشته است: روزی دراستدیوم ورزشی مسابقات کشتی بود یک جوانی برومندکه درآن زمان قهرمان بودواسمش کریم بود تخلصش به گمانم تانک بود وتازه برنده مسابقه شده بودیک بارخلیفه فضلوی ازطریق بلندگو درحالیکه خیلی پیروناتوان شده بودبالای کریم صداکردکه بایدهمین حالابامن مسابقه بتی چراکه من اینجاهستم تراقهرمان بگویند درافغانستان یک قهرمان است که من هستم وباهمان مدال هایش داخل دوشک شدهمین که داخل دوشک شد صدای فریادمردم باچنان شوق وهیهجان بلندشد که گویی گم کرده ی خودراپیداکرده اندومردم همین صدامیکردند زنده باد خلیفه فضلوقهرمان جهان وخلیفه فضلوگاهی دست به سینه وگاهی هم دستان ضعیف وناتوان خودرابالاتکان میداد پهلوان کریم جان مایک راخواست اوهم ازطریق بلندگوباقلب پرازصفاوصمیت صداکردمن حاضرهستم باهمین جوان مسابقه دهم هدفش ازجوان همان خلیفه فضلوبودامایک شرط دارم اول اینکه برایم وعده نماید اگرمرا افگار نمودعاجل درامبولانس به شفاخانه برساند چراکه من توان این راندارم که خودرا باپره کوه بزنم خوچطورکنم حالی بندماندیم؟ ریفری مسابقه بااشپلاق اجازه داد وخلیفه بطرف کریم رفت پهلوان کریم این طرف وآنطرف دوشک گریزمیکرد خلاصه بچنگ خلیفه فضلو افتادو کریم چنان وانمودکردکه گویاضربه فنی شده خودراروی دوشک انداخت وخلیفه فضلورابالای سینه ی خومحکم گرفته بودوچنان دادوفغان میکردکه گویی واقعاًتحت فشارخلیفه باشد وهمین کلمات رامیگفت واه خلیفه جان توبه کدیم دگه ده میدان کشتی جایکه توباشی ازآنجاحتی تیرنمیشم خیراس ایلایم کن خیراس توبه کدیم مردم باچک چک چنان به وجدآمده که زبان ازگفتن آن عاجزاست بلاخره مسابقه جذاب وبا ادب واحترام به پایان رسید پهلوان کریم جوان دستان خیلفه فضلورابوسیدواوراروی شانه بالانمودوصدا زد زنده باد قهرمان، قهرمانان جهان خلیفه پهلوانان جهان خلیفه فضل احمد خان مردم درگردنش آویختن واشک شادی درچشمان کم بینش ظاهرشد .

علی شهزاد گوید : پهلوان شجاع به حسن زنگیف مسابقه را باخته بود شب خانه خدا بیامرز پهلوان صدیق زرگر مهمانی بود فضلو بلند شد باحسن زنگیف کشتی گرفت حسن مسابقه را طور قصدی به فضلو باخت. ازین مسابقه عکس گرفتن فردا در کافی خلیفه ابراهیم رفته عکس نشان میداد که خلیفه ابراهیم ببین میگفتی برد نداری . بلا زده ترا ، نام اصلی من را بگیررستم رستم زمان هستم.

عزیزگوید : خلیفه فضلو در خانه کرنیل که در بی بی مهرو زندگی میکرد رفته بود قصه های پهلوانی شروع شد کرنیل از خلیفه پر سان کرد که همرای پهلوان نظام چطور هم کدام گسو کردی خلیفه شروع کرد به قصه خود. اه یک دفه یک نفر پیش آمد گفت اگر همراهی خلیفه نظام قشتی بگیری مه یک ملا را میشناسم خوب تعویذ میدهد میریم پیش ملا تعویذ میگریم به زور خدا پهلوان نظام را در دقایق اول ضربه فنی میکنی خو خلاصه همه کار ها شد روز مسابقه ریفری هر دو را به توشک اجازه مسابقه داد یک نفر آمد در گوش ریفری چیزی گفت و رفت بعداً ریفری به فضلوگفت واه کو دهانته

فضلو گفت نی صاحب چیزی نیس ریفری تکرار کرد مجبور دهانش را باز میکنه و تعویذ را از زیر زبان خود بیرون کشید و ریفری دست پهلوان نظام رافوراً به خاطر کار فضلو بلند و برنده مسابقه اعلام میکند.

خراسان شیران گوید: یک روز در شور بازار دوکان کاکا واحد پهلوان فضلو نشسته بود از ایشان پرسان کردند چند کشتی گرفتی گفت ۵۶ قوشتی ۵۸ بورد ۲ باخت باز بچه کاکا واحد گفت سر چپه یشه گفتی کاکا فضلو! کاکا فضلو باز بسیار قهر .

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

علی شاهزاد گوید : فضلو اکثر اوقات یاد از قهرمانی های خود می‌کردوقتی که رحیم ماس ره خواند در بین قصه های خود فقد همینقدر میگفت که (وختی که رحیم ره خواندم .....) چون در آن زمان رحیم بچه بلال از پهلوانان مشهور کابل بود و کسی او را خوابانده نمیتوانست و فضلو هم بدون گرفتن تخلص (ماس)طوری میگفت که مردم فکر کنند رحیم بچه بلال را خوابانده.
ویک داستان درهمین سالهای ۱۳۶۰ که قهرمانان مادر جامهای دامکلوف وسایر مسابقات اشتراک میکردند ودستاوردهای جهانی داشتن یکروزی درکلپ میوند درچهارراهی ملک اصغرتمامی قهرمانان نشسته بودند . خداوند رحمت کند . صدیق زرگر ، صدیق لوگری خداوند حفظ شان کند . نجف ، ابراهیم چوچه ، ناصرچوچه وسایرین آمده بودند و رستم هم امد بود. بودنه بدست اش برای قهرمانان خوش امدید گفت جویا احوال شان شد . خدارحمت کند صدیق زرگر روی سوی رستم کرد گفت خلیفه من عکس ات رادردروازه ایتالیا دیدم . رستم بدون معطلی گفت که شاید باشد. زیرا باید عکس رستم در هر جا باشد.

زندگی شخصی فضل احمد پهلوان

استاد فضل احمد احتمالاً در بین سالهای ۱۳۱۰ در شهر کابل در خانه فقیرانه متولد گردید. در نوجوانی پدر ومادر خودرا از دست داد.او خواهر برادری هم نداشت. او زمانی که بی کس میشود در سماواری کار می کرد بعدا در یکی از کلپ پهلوانی منحیث پیش خدمت کار می کرد. در همین کلپ ورزش پهلوانی را فرا گرفت. از اینکه زندگی او به نان وچای وابسته بود زور و قوتی نداشت. جوانها و کاکه های کابل گاهی اورا به خانه خود می بردند ونان و لباس می دادند. او قد بلند روی استخوانی چهره کمی لاغر داشت. استاد فضلو یا کاکا رستم از دست که باخت داشت خیلی خسته شده بود ولی عزم قوی داشت امید به برد آینده می کرد ولی نمیشد که نمیشد. پس از اینکه نامش فضلو پوده شد و مردم مسخره اش می کردند خیلی متاثر شده رنج میبرد. وقتی تعدا بچه ها شوخ فضلو پوده می‌گفتن باز عصبانی میشد با سنگ و چوب وار کرده میگفت اگر مه پوده هستم این مدالها از فلان ننیت گرفتیم . مردم را به دشنام جواب میداد و بعضاً گریان نموده دعا بد می کرد. مردم می گفتند کاکا رستم سیاه زبان است دعا بدش زود می گیرد در وقت دعابد دست اورا گرفته ازش پوزش می خواستند. به هرصورت تمامی پهلوانهای کابل که از زندگی استاد فضلو باخبر شدند استاد را مداعوا می نمودند در مجلس پهلوانی استاد را دعوت می کردند تا دل او نشکند.
پس از اینکه استاد فضلو رحیم ماس را چت کرد یک دل خوشی برای استاد پیدا شده بود بچه ها و دیگر پلوانها نام اورا رستم کابلی گذاشتند. ولی تمسخر همیشه سر رایش سبز می نمود. کاکه رستم بسیار زیاد به کچری قروت و کوفته علاقه داشت به خانه دوستان که میرفت غذا دوستانه اش کچری قروت بود. او گاهی واسکت و گاهی چند کرتی می پوشید که در آن مدالهای بیشماری نصب بود. میگفت همه این مدالها ها را در خارج بدست آورده ام. تقریبا همیشه در دستش یک بودنه بود.
.در اخیر زندگی زیاد مظلوم شده بود اکثرا در استدیوم ملی کابل همراه ورزش کاران میبود . و ورزشکاران جوان از او مراقبت میکردند. خلیفه رستم از دو قسم مردم بسیار میترسید یکی دیوانه و دوم از کسانیکه شراب مینوشیدند بعد از اینکه رحیم ماست را خواند بعدآ خود را به حاجی رستم مشهور ساخت . کاکا رستم دراستدیوم به مسابقات پهلوانی میامد برای گوینده میگفت که نامش را در میکرافون صدا کند زمانیکه نامش گرفته میشد باز مردم چک چک طولانی میکردند و حاجی رستم از جایش بلند میشد گاهی دست به سینه میماند و گاهی دست های خود را بلند میکرد.
کاکا فضلو را تمام کابل می شناخت . جالب اینکه درهرجا میرفت قصه از تکتیک ها و شکست دادن پهلوانان داخلی و خارجی میکرد،همه را میخنداند بیشتر اوقاتش در کلوپ عسکری یا خانه همایون کارگربود خانه اش در ده افغانان ولی در ریکاخانه زیاد اوقات خود را میگذراند اکثرا در دکان صوفی دستگیر پنجشیری شیر فروش می نشست.
مشهور شدن فضلو به خاطر این بود که با وجود باختن و خویدن اگر از او می پرسیدند که آیا با فلان پهلوان کشتی میگیری دفعتاً بلی میگفت و هیچ وقت مورال خود را نباخت. یا اینکه نام یکنفر رامی گرفتی میگفت شناختمش هیچ چیزی نبود به همی یک ضربه چت کردمش.نام مدال ها خودرا بهادری نام نهاده بود میگفت اکثر این مدالها را در جنگ بچه سقاو گرفته ام .
هر کشتی‌گیری که به میدان می‌رفت دست بزرگان کشتی را می‌گرفتند و از جمله دست پهلوان فضلو را نیز می‌بوسیدند، آن مرحوم با بسیار مهربانی صورت کشتی‌گیر را می‌بوسید و برایش دعای خیر می‌کرد.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

گویند یکی از نزدیکان خدا پهلوان را به حج خانه خدا فرستادند.روزی که به حج میرفت یک تعداد دوستانی که برای فرستادنش به حج بخاطر بدرقه جمع شده بودند از پهلوان خواستند دعا کند.
پهلوان دست بلند کرد و با چشم گریان دعا کرد خدایا: یک عمر زجر کشیدم و مورد تمسخر مردم قرار گرفتم چه میشود دوباره برنگردم و همانجا دفن خاک شوم همه می گریستند، و دعا های در حق کسانیکه همرایش همکاری کرده بودند می نمود. تقدیر چنان نبود و پهلوان مظلوم دوباره برگشت چند متر کفن را با آب زم زم آورده بود که هرگاه موردم با این کفن مرا دفن خاک کنید. متاسفانه چندین سال همان تکه کفنش پیش همین شخص که حج روان کرده بود مگر جنگ های دهه هفتاد همه را آواره ساخت و وصیتش نا تمام ماند. استاد به پشاور مهاجر شد
بلاخره خلیفه فضل احمد دردیارغربت درشهرپشاور درخانه حاجی تور به بسیار هردم شهبدی فوت کرد . وجنازه بسیار مختصر بود . همانجا همه که چندنفری زیاد نبود دوستان زیاد اشک ریختاندن. خداوند پهلوان حاجی توررا عزت ودرحفظ خوداشته باشد در آخر عمرش خدمت خلیفه رستم رازیاد کرد.

پهلوان رحیم ماس

عزیز اتمرچنین بیان می کند : پهلوان رحیم ماس، زاد گاه اش ریکا خانه کابل بود، تا زمان که فوت کرد مجرد و بی اولاد بود و هیچگاهی ازدواج نکرد، از سال ۱۳۴۰ الی ۱۳۵۸ هجری در شاشهید مقابل چمن حضوری فقط یک دوکان بقالی داشت که یگانه منبع تمویل زندگی موصوف می بود و در همانجاه خواب می‌کرد، البته آن دوکان که مربوط یک باب آپارتمان می‌شد که از دوستانش بودکه به رحیم ماس به اساس رفاقت شخصی رایگان داده بود و از پرداخت کرایه معاف بود! رحیم ماس بعضاً در ایام تابستان فالوده و شیریخ هم میفروخت. قصه رحیم ماس و فضلوی رستم یا فضلوی پوده طوری بود که فضلو در همه عمر جز خویدن و شکست دگر کارنامه نداشت! اما از شوربختی بالای یگانه پهلوانی که غالب شد، همین رحیم ماس بخت برگشته بود. داستان طوری شد که بعد از آن باخت رحیم ماس و غالب شدن افسانه ای فضلو، دگر روزگار رحیم ماس تلخ شد و این شکست زندگی او را تلخ ساخت و منزوی شد! چون که هر گاه و بیگاه فضلو با جمع از رفقایش در گادی سوار و چک چک زنان از پیشروی دوکان رحیم ماس رژه میرفت و رحیم را طعنه میداد که چطور خواندمت دیدی... و در پسوند نام رحیم، ماس از همینجاه اضافه می‌شود.. یعنی به رحیم خطاب می‌کرد که چطور مانند ماست چپه و هموار شدی...! اصلاً مراد از (ماس) ماست است

موخذ

۱. پهلوان فضلو مشهور به فضلوی پوده در صفحه فیس بوک قیام رزمندگان

۲. پهلوان فضلو کی بود؟ در صفه فیس بوک تاریخ افغانستان

۳. به بهانه مصاحبه حکمتیار را یادی از فضلو پوده ؟ در ویبسایت شبکه اطلاع رسانی افغانستان

۴: خلیفه فضل احمد نوشته در صفحه فیس بود کابل شهر رویا های ویران

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ